

حکومت اسلامی در دامی که برای مردم گستراند، گرفتار شد

ناصر ایرانپور

چه اتفاقی افتاد؟

قرار بر این بود که دهمین رئیس "جمهور" حکومت اسلامی ایران انتخاب شود. عده‌ی زیادی خود را کاندید نمودند. اما "شورای نگهبان" ۹۹ درصد آنها را فاقد شرایط اعلام نمود و به مردم تنها حق انتخاب بین چهار نامزد باقیمانده را داد. رژیم مدعی است که تمام کاندیدها یک سوم و آقای احمدی‌نژاد به تنهایی دو سوم آراء ریخته شده به صندوقها را به خود اختصاص داده‌اند. چگونه باید به این ادعا نگریم؟

در حکومت اسلامی تقریباً همه چیز مهم پشت پرده انجام می‌گیرد و کمتر چیزی از شفافیت برخوردار است. و چون چنین است و به‌ویژه چون امکان کنترل بی‌طرفانه‌ی داده‌ها و ادعاهای رژیم وجود ندارد، و چون می‌دانیم که رژیم بدون علت آمارها و ارقام و داده‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و حتی فرهنگی واقعی را پنهان نمی‌سازد و صدا البته چون برایمان بارها اثبات گردیده که رژیم از اشاعه‌ی هیچگونه دروغ و جعل و تزویری به بهانه‌ی "تقیه" و "حفظ مصلحت نظام" ابایی ندارد، باید گمانه‌زنی کرد و علی‌الاصول سلامت "انتخابات" های وی که به هر حال در شرایطی بسیار نابرابر و نامکراتیک برگزار می‌شوند، را نیز زیر سوال برد. همین امشب از "معاون ستاد انتخابات" رژیم شنیده شد که در دفعات قبلی هم ارقام مربوط به رأی شهروندان در برخی از شهرها سری قلمداد شده‌اند و لذا در دسترس همگان قرار نگرفته‌اند. و یا در گزارشی پژوهشی که برای مجلس رژیم تنظیم شده است، گفته می‌شود که آمارهای دقیق در مورد نفوس "اقوام" و ترکیب واقعی آنها نباید منتشر شوند. از یاد نبرده‌ایم که آقای رفسنجانی در دوره‌ی قبل نیز از تقلب در انتخابات انتقاد کرد، اما بعد بخاطر "حفظ نظام" سکوت را بر حقیقت ترجیح داد و از دست متقلبین "پناه به خدا برد!!" اما گویا ابعاد تقلب اینبار به حدی است که پذیرش آن برای جناح مغلوب و به‌ویژه مردم را دشوار نموده است. به عقیده‌ی من ابعاد سرسام‌آور این تقلب به میزان بسیار بالای شرکت مردم ناراضی در آن و انتخاب بسیار گسترده‌ی رقبای آقای احمدی‌نژاد برمی‌گردد. من تصور می‌کردم که این تنها کردستان است که می‌خواهند در این "انتخابات" نامکراتیک با آقای احمدی‌نژاد تصفیه حساب کنند، در حالیکه انزجار از ایشان به معنای واقعی خود ایران گستر است و نفس این مسأله توده‌های وسیعی را به میدان آورد.

اما آیا رژیم هم چنین ارزیابی داشت؟ به نظر من، خیر: جناح خامنه‌ای اتفاقاً بر این باور بود که به دلایلی چند احمدی‌نژاد بالاترین شانس ممکن از میان این چهار کاندید را برای پیروزی دارد. این دلایل از نظر من از جمله عبارت بودند از هزینه‌ی بسیار زیادی که ایشان برای مبارزات انتخاباتی صرف نموده بود، "هدایای" ایشان به روستائیان و خریدن رأی و اعتماد آنها؛ دسترسی تقریباً یک‌جانبه‌ی وی به رسانه‌های همگانی دولتی، بریدن صدای مخالفان من جمله از طریق توقیف روزنامه‌های منتقد و مستقل و مخدوش کردن راههای ارتباطی آنها؛ ارائه‌ی آمارهایی از سوی وی که علی‌الظاهر پشتوانه‌ی استدلالهای وی در مورد فساد رقبای وی و نارضایتی مردمی در دوران رفسنجانی، حامی پشت پرده‌ی موسوی، بودند؛ ضعف و موضع تدافعی کاندیدهای رقیب وی؛ سرمایه‌گذاری بر نیرو و رأی وابستگان سپاه پاسداران و بسیج و اطلاعاتی‌ها و بنیادهای اجتماعی در این انتخابات؛ سیاستهای اقتصادی و نمایی پوپولیستی چهار ساله‌ی اخیر همچون اعطای وام هنگفت به‌ویژه در دوران اولیه‌ی صدارتش که نقش تزریق پول به بخشها و لایه‌هایی از اجتماع را ایفا می‌کرد؛ اتخاذ سیاستهای پوپولیستی و ناسیونالیستی در ارتباط با قضیه‌ی انرژی هسته‌ای و اسرائیل و فلسطین و در همین راستا تئوریهایی که ایشان در آمریکا و سویس برگزار نمود.

اما شرکت بسیار گسترده‌ی مردم - به‌ویژه از طیف مخالفان خاموش رژیم - در این "انتخابات"، که فعال شدن آنها در این دوره‌ی رقابتی پیوند بلاواسطه‌ای به عدم مقبولیت خود آقای احمدی‌نژاد، خارج از مقوله‌ی رژیم و ماهیت آن، دارد، این معادلات و محاسبات رژیم را برهم زد و امید حاکمان و به‌ویژه خامنه‌ای را نه به سراب، که به یک کابوس وحشتناک برای آنها مبدل ساخت.

لذا به اعتقاد من برنده‌ی اصلی این انتخابات مردم هستند و بازنده‌ی آن "جمهوری" اسلامی. این پیروزی در تفوق رأی موسوی و به درجات پایین تری کربوبی تبلور یافته است. به اعتقاد من رأی آقای دکتر احمدی نژاد در بهترین حالت به ده درصد آراء نمی‌رسد. و این را با استناد به آگاهی و شناختی که از جو جامعه‌ی خود دارم، مدعی هستم. یقین دارم که این گمانه‌زنی من فاصله‌ی زیادی با واقعیت ندارد.

چه درسهایی از این به اصطلاح "انتخابات" می‌توان گرفت؟

۱. مشارکت وسیع مردم در آن نه تنها نشانی بر تأیید رژیم از سوی آنها نبود - آنطور که رژیم و بخش "تحریمی" اپوزیسیون مدعی است - بلکه در اصل برای تغییر آن بود و خود این تبلوری از نارضایتی مردم از وضع موجود و حاکمیت می‌باشد و "انتخابات" ابزاری بود برای بروز این نارضایتی.

۲. مردم در شرایطی که مکانیسمها و راههای دگرگونی بنیادی و ساختاری مسدود شده باشند، از کوچکترین و محدودترین فرصتها چون "انتخابات" غیردمکراتیک و گزینش افراد و جناحهای معتدل تر هم برای تغییر وضع خود بهره می‌گیرند و کاربرد این تاکتیک از سوی آنها حتی زمانی صدق می‌کند که از افقها و استراتژیها و آرزوهای بزرگ نیز برخوردار باشند، بدین معنی که تنها به وعده‌ها و شعارها و "مدینه‌ی فاضله"ی دوردست دل خوش نمی‌کنند. مردم تغییرات - هر چند کم بعد - را می‌خواهند در زمان حیات خود ببینند و تجربه کنند و نه در آینده‌ای دور دست. "انتخابات" از دید مردم کم‌هزینه‌ترین و نرم‌ترین ابزار برای به میان کشیدن خواسته‌های خود است، لذا چنانچه روزنه‌ای کوچک برای دستیابی به آنها از طریق یک کاندید معتدل تر پیدا شود، آن را از دست نخواهند داد.

۳. همانطور که شعارهای کاندیداها و به ویژه تنش پس از برگزاری "انتخابات" نشان داد، این درگیریها و کشمکشها واقعی هستند و نه - آنطور که بخشی از اپوزیسیون مدعی است - سناریویی از پیش ترسیم و تنظیم شده از سوی خامنه‌ای. این بخش از اپوزیسیون از سویی رژیم را فاقد پایگاه اجتماعی می‌داند و از سویی دیگر عملاً چنین رفتار می‌کند که گویا در حکومت اسلامی همه چیز آنطور پیش می‌رود که حکومتیان می‌خواهند!! اینکه رژیم تلاش می‌کند، فرایند رویدادها طوری باشد که از کنترل و دایره‌ی اراده‌ی وی خارج نشوند، امری کاملاً درست است. اما اینکه در این تمهیدات و تدارکات موفق خواهد شد، چیز دیگری است. و این "انتخابات" نشان داد که اوضاع همیشه بر وفق مراد وی نیست، به ویژه اگر توده‌های مردم به خانه فرستاده نشوند و بطور وسیع وارد میدان رقابتها و کشمکشهای انتخاباتی شوند. اشاره‌ی نیروهایی از اپوزیسیون به صورت یک‌سویه و پیوسته تنها به غیردمکراتیک بودن نظام انتخاباتی، به نظارت استصوابی بر گزینش نامزدها، به محدود بودن حوزه‌ی صلاحیتها و اختیارات رئیس حکومت اسلامی و همچنین به "از یک قماش" بودن و "جنایتکار بودن کاندیداها از نظر من برای موضع‌گیری مکفی نیست، بدین معنی که: همه‌ی این ایرادات و موانع درست، اما آنها، به قول دکتر محمد امینی پژوهشگر، به سهو بین وضعیت حقوقی و حقیقی در حکومت اسلامی تفکیک قائل نمی‌شوند و آن دو را منطبق با هم می‌دانند. به عقیده‌ی من خارج از اراده و ادعاهای حکومت اسلامی نه موادی از قانون اساسی چون لغو سانسور، ممنوع بودن شکنجه، برابری همه در مقابل قانون و تفکیک قوای سه‌گانه مصداق واقعی و عینی دارند و نه بندهایی که به رهبر حکومت اسلامی قدرت مطلق اعطا می‌کنند. اعمال خشونت از سوی رژیم و میزان تحمیل اراده‌ی خود بر مردم همیشه تابعی از شرایط حاکم بر اجتماع و درجه‌ی سلطه‌پذیری مردم و میزان سیاسی بودن و در میدان بودن آنها بوده است. لذا همیشه بین مردم و حکومت کشمکش و تنش بوده است. اشتباه است تصور کنیم که این تلاطمها به سود رژیم تمام شده‌اند و اکنون همه چیز در ایران بر طبق میل و اراده‌ی رژیم و منطبق بر قوانین آن جاری است. این ارزیابی به نسبت وحدت فکری و عملی ناموجود داخل رژیم نیز صادق است. رژیم هیچگاه یک‌دست نبوده است. همواره بخشها و افرادی از درون آن بر علیه خود آن برخاسته‌اند. و باز مدعی

هستم که اشتباه است تصور کنیم که همه‌ی آنانی که - کوتاه یا طولانی - در حاکمیت بوده‌اند به یک نسبت مسؤلیت دارند و جنایتکارند و غیره. من نمی‌خواهم در مقام دفاع از کسی برآیم. بحث من بیشتر در مورد متد برخوردارمان است: با چه منطق و انصاف و دلیل و برهان محکمه‌پسندی می‌توان مثلاً کربوبی را چون و یا به اندازه‌ی آقای احمدی‌نژاد، "کسی که در کشتار مردم دست داشته است"، جنایتکار قلمداد نمود و نباید باور کرد که وی آنچه را که می‌گوید، صادقانه می‌گوید؟ کوتاه سخن: در درون و پیرامون حاکمیت نیز عناصری پیدا می‌شوند که از جمله متأثر از یک شرایط انقلابی در سربزنگاه به مردم ملحق می‌شوند و اتفاقاً منشاء تأثیرات زیادی نیز می‌گردند. در همین جمهوری اسلامی اشخاصی چون بنی‌صدر، منتظری، سروش، ... را داشته‌ایم که اصول اخلاقی و اعتقادی - درست یا اشتباه - خود را بخاطر قدرت زیر پا نگذاشتند و یا دست کم در یک پروسه تغییر یافتند و در همین راستا از رژیم فاصله گرفتند و اتفاقاً با موضع‌گیری خود - خواسته یا ناخواسته - بیشترین ضربات را بر پیکر حکومت اسلامی وارد ساختند. هر آنکه اعتقاد به تغییرناپذیری انسانها داشته باشد، در تضاد با علم و دیالکتیک قرار دارد. به همین دلیل بود که مطالبات و شعارهای برخی از کاندیداها را جدی گرفتم و پیشاپیش به محکومیت آنها نرفتم.

۴. دعوت مردم به شرکت در انتخابات هم درست بود. این فراخوان به دلایل مختلفی داده شد که از مهمترین آنها به میدان آوردن همین توده‌ها و به عقب‌نشینی وادار کردن رژیم در راستای خواسته‌های مردم بود. در فرصتهای قبلی گفتم که این کاندیداها یا به وعده‌ی خود عمل می‌کنند یا نمی‌کنند. اگر عمل کنند که بستر و فضایی تازه ایجاد خواهد شد و این خود زمینه را برای پیشرویها و فتح سنگرهای دیگر فراهم و هموارتر می‌سازد، تضاد درونی رژیم را ژرفتر خواهد کرد و اگر هم پشت کردند که مردم باری دیگر به تجربه‌ی خود به تغییرناپذیری رژیم پی‌خواهند برد و این نیز خود تنشها و جنبشهای اجتماعی دیگری را بوجود خواهد آورد. اما نفس فضایی که با شرکت وسیع مردمی در انتخابات بوجود می‌آید، به اندازه‌ی نتیجه‌ی انتخابات نیز مهم است. چنین جو و امکانی با فراخواندن مردم به درخانه‌ماندن بوجود نمی‌آید. این "انتخابات" باری دیگر این حکم را به اثبات رساند.

۵. اما وضعیتی که اکنون پیش آمده، برای همه‌ی ما غیره‌متربقه است: "جمهوری" اسلامی نامزدی را که اکثریت رأی‌ها را احراز نموده است، بعنوان بازنده و بازنده‌ی واقعی را بعنوان برنده، آنهم با ارقامی نجومی، معرفی کرده است. این دیگر صرفاً در خانه‌ی تقلب نمی‌گنجد و وقاحت و کودتای نوع حکومت اسلامی است، دهن‌کجی است به شعور مردم. "تقلب" می‌بود، چنانچه مثلاً با درصد کمی آقای احمدی‌نژاد را برنده اعلام می‌نمود. اما این رژیم رکورد شیادی خود را نیز شکست و دوست و دشمن خود را غافلگیر و بهت‌زده نمود.

۶. فوقاً گفتم که ارزیابی تحریم‌کنندگان مبنی بر اینکه (یک) "این چهار کاندید فرقی با هم ندارند و این مناظره‌ها تنها برای کشاندن مردم پای صندوق رأی است و نمایشی بیش نیست" و (دو) "رژیم طبق طرح و برنامه‌ای معین آقای موسوی را بعنوان رئیس "جمهور" تعیین نموده تا از نارضایتی‌ها بکاهد"، درست نبود. اما به جهتی ارزیابی دعوت‌کنندگان به شرکت در انتخابات، از جمله خود من نیز چندان درست نبود. من تصور نمی‌کردم که (یک) مشارکت مردم چنان وسیع باشد و (دو) فکر نمی‌کردم که رژیم در صورت شرکت گسترده‌ی مردم و انتخاب آقای کربوبی و یا موسوی از سوی آنها نتیجه‌ی انتخابات مهندسی شده‌ی خود را نیز به چنین میزان سرسام‌آوری جعل کند. باید اقرار کنم که احتمال اینکه آقای موسوی انتخاب شود را بالا می‌دانستم، اما به همان میزان نیز احتمال پشت کردن ایشان به خواسته‌های جانبدارانش را با توجه به ساختار سیاسی ایران و وابستگی‌ها و دلبستگی‌های وی امری بسیار محتمل می‌دانستم، به ویژه اینکه شعارها و وعده‌های وی برخلاف آقای کربوبی از شفافیت و قاطعیت کمتری برخوردار بود. به هر حال تصور من این نبود که جلو آقای موسوی را در صورت انتخاب وی از سوی مردم می‌گیرند، چه که ایشان برای رژیم شخصی بیگانه و ناشناخته و مشکوک نبود. لذا شرکت در انتخابات را در این دوره‌ی معین با توجه به سه عنصر معین (یک) گسترش اقبال عمومی و تأثیرگذاری بر روند انتخابات در راستای خواسته‌های مردم، (دو) خلاص شدن از شر آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد، این فرزند

خلف آقای خامنه‌ای و نماینده‌ی تیپیک حکومت اسلامی و سه) جانبداری از مطالباتی که به صورتی بالنسبه شفاف از سوی یکی از کاندیداها (آقای مهدی کروبی) مطرح می‌شدند، به جهت توده‌ای تر شدن آنها و در صورت ممکن تحقق دست کم بخشی از آنها را اصولی ارزیابی نمودم. اکنون تصور می‌کنم که این ارزیابی و موضع به هر حال از رویکرد انفعالی تحریم که با بی‌اقبال و عدم استقبال مردم روبرو شد، صحیح‌تر بود. (اینجا مقصود این نیست که گفته شود هر تحریمی انفعال نیست، بلکه صرفاً تحریم اینبار را با توجه به شرایط حاضر به نسبت مشارکت، انفعال ارزیابی نمودم).

۷. اینکه رژیم وقاحت را به درجه‌ای رساند که میزان رأی مهدی کروبی را به دلایل بسیار مشخص به زیر یک درصد آورد، همان کروبی که در زمانی بدون برنامه‌ی مشخص و بدون تشکل سیاسی و بدون شبکه‌ای وسیع از یاری‌دهندگان و مبلغین انتخاباتی از میلیون‌ها رأی برخوردار شده بود، نه تنها از درستی این موضع نمی‌کاهد، بلکه حتی دال بر درستی آن است. جرم آقای کروبی اینبار این بود که بر علیه بخشی از تبعیضات روا رفته بر ملیتهای تحت ستم ایران سخن گفته بود و وعده‌ی تلاش برای مرتفع ساختن آنها را داده بود. حکومت اسلامی خواست دقیقاً جلو این روند را بگیرد. ما در حول و حوش رقابتهای "انتخاباتی" کم شاهد اعتراضات مستقیم و غیرمستقیم، رسمی و نیمه‌رسمی طرفداران حاکمیت و ناسیونالیستها و شوونیستها بر علیه این اعتراف و موضع آقای مهدی کروبی در شمایل این یا آن "بیانیه‌ی فعالان مدنی و فرهنگی"، این یا آن مصاحبه‌ی "صاحب‌نظران" نبودیم. حکومت اسلامی با هر گونه حق‌خواهی ملی خلقهای ایران عناد می‌ورزد. خود این پدیده حکایت از این دارد که رژیم هنوز از کوچکترین ظرفیت ممکن برای دست کم تعدیل ستم ملی و مذهبی و فرهنگی بر مردم غیرفارس ایران برخوردار نیست و صدای "خودی" را نیز که در این پیوند برخیزد، در نطفه خفه می‌کند، از جمله به این شکل موزیانه و وقیحانه. با این وصف تاکتیکی پشتیبانی مشروط از مطالباتی که از سوی آقای کروبی مطرح شده‌اند، بسیار بجا و اصولی و تأثیرگذار بوده است.

۸. شرکت وسیع مردم در این انتخابات نشان داد که سیاست تحریم بخشی از اپوزیسیون با اقبال عمومی مردم روبرو نگشته است. این بی‌توجهی بی‌شک دلایل متعددی دارد، اما بطور یقین و الزامی از سر ناآگاهی و فریب‌خوردگی آنها نبوده است، بلکه - همانطور که پیشتر اشاره رفت - به دلایل تاکتیکی، من جمله خلاصی از شر احمدی‌نژاد که نماینده‌ی تیپیک "رهبر" و "جمهوری" اسلامی است، بوده است. احمدی‌نژاد صدا و سیمای "جمهوری" اسلامی است. همانطور که مقصود از شعار "مرگ بر شاه" پیش از انقلاب مرگ و برکناری صرفاً شاه نبود، بلکه با این شعار کلیت نظام پادشاهی زیرسوال می‌رفت، مقصود از "مرگ بر دیکتاتور" نیز مرگ و طرد صرفاً آقای احمدی‌نژاد نیست، بلکه کل نظام "جمهوری" اسلامی ایران مد نظر است.

۹. بخشی از طرفداران تحریم عملاً آمار و ارقام اعلام شده از سوی حاکمان را واقعی می‌داند و بخشی هم می‌گویند: "آری، جمهوری اسلامی تقلب می‌کند، اما نه ده میلیون و ۱۵ میلیون رأی!" و بر آن هستند که "جمهوری" اسلامی هنوز پایگاه اجتماعی وسیع دارد و این درحالی است که آنها جانبداران مشارکت در این کارزار را متهم به "توهم‌پراکنی" و "مشروعیت بخشیدن" به حکومت می‌کنند!!! به عقیده‌ی من این آنها هستند که هنوز در ارتباط با قدرت و پایگاه توده‌ای رژیم توهم دارند؛ یقین دارم که درصد مقبولیت رژیم اسلامی از میزان یک رقمی تجاوز نمی‌کند. برخلاف تصور این عزیزان، آنچه رژیم را تاکنون پابرجا نگه داشته است، میزان و آمادگی بسیار بالای آن برای سرکوب خواستها و اعتراضات مردم است و نه مقبولیت آن. رژیم اگر از کوچکترین مقبولیتی برخوردار می‌بود، به خواسته‌ی اروپا برای نظارت بر انتخابات و یا دست کم به فراخوان "کمیته‌ی صیانت" در این راستا تمکین می‌نمود، برای اینکه به جهانیان و تاریخ ثابت کند که مردم چقدر کشته و مرده‌ی آن هستند. چه رژیمی را در دنیا می‌شناسیم که به اندازه‌ی حکومت اسلامی مخالف داشته باشد و مخالفین را به وحشیانه‌ترین شیوه‌ی ممکن قلع و قمع کرده باشد؟ اصلاً چند رژیم در دنیا می‌شناسیم که به اندازه‌ی حکومت اسلامی دستگاههای عریض و طویل امنیتی و تفتیش عقاید و سرکوب و اعمال توتالیترسیم داشته باشد؟ کدام رژیم را جز "جمهوری"

اسلامی می‌شناسیم که مخالفان و رقبای سیاسی خود را در خارج هم قتل عام کند؟ آیا رژیمی که از پایگاه توده‌ای برخوردار باشد، به چنین اعمال شیعی دست می‌زند؟ و آیا رژیمی که به چنین اعمالی دست بزند، جعل آمار و ارقام انتخاباتی برایش مشکل خواهد بود؟

۱۰. **نتیجه‌گیری آخر** این است که رژیم در دامی گرفتار شد که خود تحت عنوان "انتخابات" برای مردم گسترانده بود، چه که می‌خواست چون دفعات قبل به عوام و خواص، داخل و خارج نشان دهد که "ملت شریف ایران" (و مقصودش از "ملت شریف ایران" "امت همیشه در صحنه‌ی حزب‌الله" است و شیفتگان ولایت مطلقه‌ی فقیه) چگونه قواعد بازی وی را قبول می‌کنند و در "انتخابات" شرکت می‌کنند و در آن از قضای روزگار همانی را انتخاب می‌کنند که مرید و مقلد آقای "رهبر" است. اما اینبار به جای "ملت حزب‌الله"، مردم به‌جان آمده‌ی ایران و به ویژه زنان و جوانان بودند که به میدان آمدند و به جای "محبوب رهبر" رقیب وی را برگزیدند. اکنون رژیم در همین تله‌ی خود گرفتار است: اگر به تقلب اعتراف و "انتخابات" را ابطال کند، کراهت جوهر و چهره‌اش عیان‌تر می‌شود و مردم جری‌تر و مدعی‌تر. و در چنین حالتی موجودیت خود را در مخاطره می‌بیند. اگر هم حاضر به عقب‌نشینی در برابر مردم نباشد که باز در مقابل جنبش اخیر آنها قرار می‌گیرد و چه بسا خونها ریخته شود. به عقیده‌ی من سرنوشت این بحران رژیم تا اندازه‌ای بستگی به این دارد که دو کاندید مورد بازی و حقارت قرار گرفته‌ی دوره‌ی کنونی، یعنی موسوی و کروبی، تا کجا در برابر اجحافات آقای خامنه‌ای مقاومت خواهند کرد. آیا آنها دست آخر به خاطر "مصلحت نظام" به خود و خواسته‌های مردم پشت و به خواست "رهبر" تمکین خواهند کرد، آنگاه که خاتمی و رفسنجانی نمودند؟ آیا بعنوان مصالحه با احمدی‌نژاد یک دولت ائتلافی تشکیل خواهند داد؟ آیا خود احمدی‌نژاد باز مثلاً "بخاطر مصالح انقلاب و کشور" عقب‌نشینی خواهد کرد؟ بیرون آمدن از این محمصه دیگر برایش بدون دشواری و بدون هزینه‌ی بالا ممکن نخواهد شد.

و اما اکنون چه باید کرد؟

به عقیده‌ی من هم‌آوایی با اعتراضات مردم و با کسانی که خواهان ابطال "انتخابات" و برگزاری مجدد آن هستند و شرکت در حرکت‌های اعتراضی مردم و تلاش برای تأثیرگذاری بر آنها با هدف گسترش و تعمیق جوهر دمکراتیک شعارها و مطالبات آنها یک ضرورت عاجل و مبرم می‌باشد. مجاز نیست به جهت منزه‌طلبی و "مخدوش نشدن مرز" با طرفداران موسوی از تظاهراتها و اعتراضات وسیع مردمی دوری جست. باید کاری کرد که شعله‌ی آتش خشم مردم بر علیه رژیم بیشتر از اینها زبانه کشد، تا زمانی که نتیجه دهد. با این هدف باید در این روزها با آنها و در کنار و حتی پیشاپیش آنها بود. شرکت در حرکت‌های اعتراضی چون تظاهرات بی‌نظیر امروز مردم تهران و شهرهای ایران که اصلی‌ترین شعار آنها "مرگ بر دیکتاتور" بود، وظیفه‌ای است که بر دوش همه‌ی آنانی قرار دارد که منافع خود را در گسترش دمکراسی و جامعه‌ی مدنی و شکست حکومت اسلامی می‌بینند. لذا به مردم معترض - با هر سطح از انتظارات و مطالبات - بیونندیم و آنها را تنها نگذاریم. نگذاریم رژیم در دامی که برای مردم گستراند، بدون عقب‌نشینی در برابر آنها بیرون بیاید.

ناصر ایرانی‌پور

آلمان فدرال

۱۵ ژوئن ۲۰۰۹

www.iran-federal.com